

کشف ضمیر ناخودآگاه و مکانیسم های عمل آن توسط فروید نه تنها انقلابی کوپرنیکی در روانکاوی برپا کرد بلکه به گونه های مختلف در حوزه هنر و نقد هنری تاثیر نهاد. پیدایش جریان موسوم به سورئالیسم (جریان سیال ذهن) جلوه بارز آن در حوزه ادب و هنر بود که در آن اهل هنر به جای آن که چیزی بنویسند و بیافرینند، اجازه می دادند چیزی آن ها را بنویسد و بیافریند که در احوال عادی حضور نداشت. غیر از ضمیر ناآگاه، اسامی دیگری هم به این "چیز" داده شد از جمله "الهام" و "شهود". این الهام و شهود برقراری ارتباط با همان ساحتی بود که اهل عرفان به دنبالش بودند. ساحت دیدار، ساحتی بود که دیدن و چشیدن و حس کردن جای فکر و واژه را می گرفت و تمامیت وجود عارف و هنرمند را در لحظه حاضر متمرکز می کرد. از اینجاست که زندگی در لحظه هم در عرفان و هم در هنر اهمیت خاص دارد و ارتباط تنگاتنگ عرفان و هنر (به خصوص شعر و موسیقی) نیز از همین جاست. بی دلیل نیست که امثال مولوی و حافظ حرفی را که با زبان معیار قابل بیان نبوده در قالب شعر و موسیقی آورده اند و در واقع تعریف شعر هم همین است "خروج از زبان معیار". "حس" و "حال" دو کلمه مشترک در عرفان و هنرند. عارف و هنرمند با ساحت حسی درگیرند و دنبال حال (هم به معنی خوشی و هم به معنی تمرکز در لحظه) اند. اگر علم، گشایش ساحت فکری وجود است، عرفان و هنر محصول گشایش در ساحت حسی وجودند. مکانیسم انتقال از ساحت ذهن به ساحت حس و تاثیر این انتقال در خلاقیت هنری و عارفانه این است که در احوال عادی، ذهن آگاه به واسطه اضافه بارها و اضافه کارهای لفظی و فکری انرژی فراوانی را به هدر می دهد و در واقع با تمرکز این انرژی در لحظه است که امر خلاقیت محقق می شود. به قول مولوی:

عقل تو قسمت شده بر صد مهم
جمع باید کرد اجزا را به عشق
بر هزاران آرزو و طمّ و رِم
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

اما نا آگاه مدفن نیروهای خیر و شر با هم است و همیشه کارکرد مثبتی ندارد. در واقع هم آرزوهای واپس زده و ناکامی ها به این مخزن رانده می شوند و هم توانایی ها و استعدادهایی که به دلایل مختلف فردی و اجتماعی سرکوب شده و مجال بروز ظهور نیافته اند. در لحظه ورود به ساحت حسی (از جمله در خواب) همه این نیروهای خیر و شر (مخرب و سازنده)، مجال تظاهر و نمود می یابند. فروید بیشتر بر انرژی مخرب و بیمارگونه تاکید دارد ولی انرژی های مفید نا آگاه می تواند تجلی هنری و عرفانی داشته باشند و به سلامت روان یاری رسانند. آن چیزی که خود فروید به عنوان تصعید و کاتارسیس (در حوزه هنر) می نامید از این قبیل است.

بازگردیم به سخن اول که کشف ناآگاه به توجیه مکانیسم خلاقیت های هنری و عارفانه یاری فراوان می رساند و تا حد زیادی جای توجیحات متافیزیکی را گرفت و با زمینی کردن آسمان، ارتباط بین آن ها و تلفیقشان را ممکن ساخت. 87/8/2